

۹۵/۲/۱۱

• دریافت

۹۵/۹/۳

• تأیید

تحلیل انتقادی کتاب المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين

صلاح الدین عبدی *

چکیده

نوشته حاضر به معرفی و بررسی ساختاری و محتوایی کتاب المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين اثر دکتر شکری محمد عیاد می‌پردازد و این اثر با توجه به مؤلفه‌های تعریف شده یعنی عنوان، انسجام منطقی، اصالت موضوع، استنادها و ارجاع‌ها، و رعایت بی‌طرفی علمی نتوانسته خوب عمل کند و ضعف‌های زیادی در آن دیده می‌شود. کتاب دکتر محمد عیاد را، همچنان که خود مؤلف نیز در مقدمه اشاره می‌کند، نمی‌توان یک کتاب تطبیقی، که به معرفی مکاتب نقدی و ادبی عربی و غربی پرداخته، در نظر گرفت، بلکه این کتاب نوعی رهیافت مؤلف و، حتی می‌توان گفت نوعی تفسیر به رأی وی، در مورد مکاتب ادبی و نه نقدی است و در بین مکاتب نقدی فقط به کلاسیک و رمانتیک و واقع‌گرایی پرداخته است. چه اینکه مؤلف در مقدمه اشاره می‌کند که در این کتاب به جنبه‌های فلسفه این سه مکتب مذکور با روش تحلیلی پرداخته است. از مهم‌ترین نتایج دست یافته، عدم انسجام و نظم منطقی و عدم هم‌خوانی محتوا با بخش‌ها و فصل‌های کتاب است. می‌توان توجه به جنبه‌های تحلیلی و فلسفی مکاتب ادبی و اهمیت آن را، که کمتر ذکر آن رفته، از ضرورت‌های پرداختن به این کتاب دانست و از اهداف این مقاله آشنایی محققان با کتاب مذکور و رهیافت‌های مؤلف در این زمینه است.

واژگان کلیدی:

تحلیل انتقادی، کتاب المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين، شکری عیاد، تحلیل فلسفی.

مقدمه

کتاب‌هایی که در نقد منتشر شده، دارای دو دیدگاه است که یا به تاریخ نقد در آن زبان پرداخته؛ مثلاً در ادبیات عربی کتابی به اسم تاریخ النقد عند العرب از احسان عباس داریم که به بررسی جنبه تاریخی نقد نزد عرب می‌پردازد و یا به بررسی تطبیقی نظریه‌های نقدی می‌پردازد و یا فقط به ارائه نظریه‌های نقدی قدیم و معاصر همت گماشته است، مانند: النقد الأدبي الحديث از محمد غنیمی هلال؛ مناهج النقد الأدبي الحديث از ولید قصاب؛ أسس النقد الأدبي عند العرب از أحمد أحمد بدوي؛ أصول النقد الأدبي از أحمد الشایب؛ أفق الخطاب النقدي از صبري حافظ؛ المسبار في النقد الأدبي (دراسة في نقد النقد للأدب القديم وللتناص) از حسین جمعه؛ النقد الأدبي از أحمد أمين؛ النقد الأدبي وأصوله ومناهجه از سيد قطب؛ النقد العربي نحو نظرية ثانية از مصطفى ناصف؛ النقد الفني از نبیل راغب؛ النقد المنهجي عند العرب از محمد مندور؛ مدارس النقد الأدبي الحديث از محمد عبد المنعم خفاجي؛ في النقد الأدبي القديم عند العرب از مصطفى عبدالرحمن إبراهيم؛ مدخل إلى مناهج النقد الأدبي (مجموعة من الكتاب وترجمة) از رضوان ظاظا.

کتاب پیش رو همچنان که از عنوانش برمی‌آید، می‌بایست به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های نقدی و مکاتب ادبی نزد عرب و غرب می‌پرداخت، اما با توضیحاتی که در پی هم می‌آید، بدین مهم نپرداخته است، بلکه امور دیگری را در مد نظر قرار داده که با عنوان کتاب هم‌خوانی ندارد و اگر به نقد تطبیقی بین دو ملت یعنی عرب و غرب می‌پرداخت، می‌توانست کار ابتکاری و جدیدی را انجام دهد. به نظر می‌رسد یکی از انگیزه‌های نگارش کتاب مذکور طرح اندیشه‌ای نو و نگاهی ابتکاری (نگ: حری، ۱۳۹۰: ۵) به نقد بوده، ولی در این باره مؤلف توفیق زیادی نداشته است.

معرفی شکلی اثر

کتاب المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين اثر شکري محمد عیاد است و نمای جلد کتاب، به ترتیب متشکل از شش رنگ کرم، قهوه‌ای، استخوانی، سیاه، قرمز و سفید است. رنگ کرم حجم وسیعی از کتاب را به خود اختصاص داده و عنوان کتاب و نام نویسنده با رنگ سیاه به نگارش درآمده است. حاشیه آن به رنگ استخوانی است که شماره کتاب یعنی ۱۷۷ روی آن با رنگ قهوه‌ای نوشته شده و، همچنین، در حاشیه آن روی رنگ استخوانی، به صورت عمودی، نوشته‌ای سفیدرنگ آمده با این مضمون که این کتاب از کتاب‌های فرهنگی منتشر شده از سوی شورای ملی فرهنگ و هنرها و ادبیات کویت است که ناشر آن نیز عالم المعرفة است. چنین نمای جلد برای تمامی کتاب‌های منتشر شده در این مرکز یکسان است.

بعد از نمای ظاهری جلد، همگی این مطالب در صفحه بعد تکرار و تاریخ نشر کتاب یعنی سبتمبر ۱۹۹۳ بدان افزوده می‌شود و، در صفحه سوم، محتوا یا فهرست مطالب کتاب می‌آید و این امر نوعی بدعت محسوب می‌شود؛ چراکه معمولاً فهرست مطالب بیشتر کتاب‌های منتشر شده در کشورهای عربی، برعکس ایران، در پایان کتاب ذکر می‌شود. این کتاب یک تقدیم و چهار بخش و یک خاتمه دارد که در ۲۲۱ صفحه تدوین شده است؛ بدین ترتیب: نویسنده کتاب در قسمت تقدیم از اولین کتابی که به مکاتب غربی و عربی پرداخته، یعنی کتاب تاریخ علم الأدب عند الإفرنج والعرب اثر روحی خالدی، که در ۱۹۰۴ منتشر شده، یاد کرده و مدعی است که نقد مفهوم مکتب را متبلور می‌کند. وی بیان کرده که کتابش در ۱۹۹۲ هم‌پای تغییراتی است که در جهان و، به‌ویژه جهان عرب، می‌گذرد و، همچنین، ادعا کرده که این کتاب نوعی کتاب فلسفی است، نه کتاب آموزشی، چنان‌که می‌نویسد: «هذا الكتاب إذن ينطلق من الزمن الحاضر و هو أدنى أن يكون كتاباً فلسفياً منه إلى أن يعد كتاباً تعليمياً» (محمد عیاد، ۱۹۹۳: ۶).

در بخش اول، نویسنده از بخش یا فصل با عنوان المقالة یاد می‌کند و عنوان آن فی آن مناقشاتنا حول المذاهب الأدبية المعاصرة تعكس موقفا تاريخيا من ثقافة الغرب است که در ابتدای همان فصل از عباس محمود عقاد سخنی را، مبنی بر اینکه مکاتب فکری و ادبی سوغات غرب است، نقل کرده و عنوان‌های این فصل به ترتیب شامل موارد زیر است:

- أزمة الحضارة از صفحه ۱۰ تا ۱۶.
 - مولد الحدائثة العربية از صفحه ۱۷ تا ۲۰.
 - الواقعية الإشتراكية از صفحه ۲۱ تا ۴۱.
 - الجيل الضائع از صفحه ۴۱ تا ۵۴.
 - الحدائثة من جديد از صفحه ۵۴ تا آخر فصل یعنی صفحه ۶۸.
- در فصل دوم یا مقاله دوم، همان عنوان فصل اول را تکرار کرده است، اما عنوان اصلی آن عبارت است از: فی آن اقتباس المذاهب الأدبية الغربية ملازم لإقتباس الأشكال الأدبية. نویسنده این فصل را نیز به‌مانند فصل سابق با سخنی این بار از یحیی حقی آغاز کرده با این مضمون که بذری غریب در جهان عرب کاشته شد که همانا قصه است و کسانی در این راه توفیق به‌دست آوردند که هم‌پا و هم‌سو با فرهنگ غربی بودند و پیوندی عمیق با آن داشتند. این فصل شامل عنوان‌های زیر است:

- تاریخ مستعاد... تاریخ جدید (ص ۷۲ تا ۸۱)
 - کلاسیة ذات وجهین (ص ۸۲ تا ۸۸)
 - رومان و رومانسی (ص ۸۸ تا ۱۲۰)
 - واقعیون ولکن... (ص ۱۲۰ تا ۱۳۲)
- بخش سوم با عنوان فی آن المذاهب الأدبية تعكس خصوصية تاريخية للثقافة الغربية آغاز می‌شود. این فصل نیز به‌مانند فصل اول با گفته‌ای از عباس محمود عقاد شروع شده، مبنی بر اختلاف بین مکاتب ادبی مختلف که ثمره طبیعی آن محیطی

است که در آن بوجود آمده و مکاتب تقلبی و جعلی ثمره شرایط غیر طبیعی است. این فصل شامل عنوان‌های زیر است:

- البحث عن الجذور (ص ۱۳۶ تا ۱۴۹)

- الصراع بين الكلاسیة والرومانسیة (ص ۱۴۹ تا ۱۶۶)

- خلفاء الكلاسیکین (ص ۱۶۶ تا ۱۷۸)

- خلفاء الرومنسیین (ص ۱۷۸ تا ۱۸۶)

عنوان بخش چهارم فی معنی المذاهب عند النقاد العرب القدماء واختلاف مذاهب الشعراء والکتاب است. این فصل نیز با گفته‌ای از بزرگان، این بار از جاحظ شروع شده که در مورد کلام سهل ممتنع و کلام متکلف سخن رانده است. این فصل به ترتیب شامل موارد زیر است:

- مذهب الأوائل (ص ۱۹۰ تا ۲۰۲)

- منازع المحدثین (ص ۲۰۲ تا ۲۰۹)

از صفحه ۲۰۹ خاتمه شروع شده و یک صفحه ادامه یافته است. از صفحه ۲۱۱ به پاورقی این چهار فصل اختصاص یافته و، بعد از اتمام فصل‌ها، ارجاع‌ها و شماره‌هایی که در فصل‌های چهارگانه ذکر کرده بود، مفصلاً می‌آورد. پاورقی‌ها ۸ صفحه است، یعنی ۲۱۱ تا ۲۱۸. سپس، در دو صفحه، برطبق ساختار این مجله و فصلنامه، به زندگی‌نامه نویسنده کتاب می‌پردازد.

بررسی ساختار کتاب

ساخت یا ساختار به معنی چهارچوب ظاهری و باطنی اثر و عبارت است از رشته‌ای که کل اجزاء و عناصر اثر را به هم پیوند می‌زند تا با هم کلیت اثر را بسازند و، به عبارتی دیگر «مجموعه روابط متقابل اجزای یک کل با یکدیگر به گونه‌ای که هر واحد بیشترین نقش را در برابر دیگر اجزاء داشته باشد» (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۱۱۰).

این پیوند یکپارچه و منظم باید میان همه عناصر اثر برقرار باشد تا وحدت انداموار یا وحدت ارگانیک ایجاد شود، اما، در نگاهی کلی به این اثر، متوجه می‌شویم که نویسنده کتاب قسمت‌هایی را برجسته و از کنار برخی قسمت‌ها رد شده است.

در فصل اول، پنج زیرعنوان به‌جز عنوان اصلی وجود دارد که در قسمت فهرست مطالب نیامده و در فصل‌های دیگر نیز این امر اتفاق افتاده است و احساس می‌شود این امر در راستای آیین‌نامه‌های مجله عالم المعرفة است؛ چراکه، با نگاهی به دیگر کتاب‌های منتشر شده در این مجله، این امر قابل اثبات است، اما امری که نویسنده در این بین اهمال کرده است، عدم توجه به عنوان‌های انتخابی و، همچنین، عدم ارتباط بین عنوان‌ها است؛ مثلاً ارتباط بین الحداثة (مدرنیزم) و الواقعية الإشتراكية (واقع‌گرایی سوسیالیستی) وجود ندارد، یا اگر بخواهیم تعداد صفحات این زیرعنوان‌ها را بسنجیم، به این صورت است: در فصل اول، عنوان اول شش صفحه، عنوان دوم سه صفحه، عنوان سوم بیست صفحه، عنوان چهارم هفت صفحه، عنوان پنجم سیزده صفحه است. این امر یعنی عدم توزیع منطقی صفحات بین زیرعنوان‌ها که در این فصل به چشم می‌خورد؛ مثلاً زیرعنوان اول نه صفحه و زیرعنوان دوم شش صفحه و زیرعنوان سوم سی‌وسه صفحه و زیرعنوان چهارم دوازده صفحه است. در دو فصل دیگر نیز این شیوه را می‌بینیم، به طوری که در فصل آخر یک عنوان فقط دو صفحه را به خود اختصاص می‌دهد.

در فصل اول و دوم، زیرعنوان‌های سوم بیشترین صفحات را به خود اختصاص داده است که احساس می‌شود نوعی حالت تصادفی بر آن حاکم است، اما چیزی که بسامد بالا دارد، انتخاب عنوان‌های فصل‌هاست که همه این عنوان‌ها با حرف جر (في) شروع شده که، در سه فصل اول و دوم و سوم، حرف (أن) مشبیه بالفعل را مجرور کرده است.

نوع قلم به‌کار رفته در کتاب خوب و مناسب است و، همچنین، اندازه و نوع آن

باعث ملالت خواننده نمی‌شود. در مورد تعداد سطرها در هر صفحه نیز این ویژگی را می‌توان ملاحظه کرد. در مورد علائم نگارشی و پاورقی‌ها نیز می‌توان گفت این امر تا حدودی لحاظ شده؛ چراکه پاورقی‌ها، در قسمتی به نام پاورقی بخش‌ها، به ترتیب بخش‌ها آمده است؛ بدین صورت که در هر بخش شماره‌ای در متن قرار داده شده و این شماره‌ها در پایان توضیح داده شده و این امر نیز براساس آیین‌نامه مجله است.

اشکال‌های چاپی تا حدودی وجود دارد؛ مثلاً در فصل دوم همان عنوان فصل اول را به اشتباه می‌آورد، یعنی به جای اینکه المقالة الثانية في أن اقتباس المذاهب الأدبية الغربية ملازم لإقتباس الأشكال الأدبية را بنویسد، همان عنوان بخش اول را که المقالة الأولى في أن مناقشاتنا حول المذاهب الأدبية المعاصرة تعكس موقفا تاريخيا من ثقافة الغرب است، دوباره در سرعنوان تکرار می‌کند.

در صفحه ۱۸۱ پاراگراف سوم چنین جمله‌اشتباهی را ذکر می‌کند: «إذن ففكرة «الفرد المرتبط بالجماعة» - كما عند جوركي - هي الفكرة الأساس عند لوکاج ايضا» که به جای واژه (الأساس) باید «الأساسية» را ذکر می‌کرد. ایرادهایی از این دست در کتاب فراوان است.

معلوم نیست آقای شکري محمد عياد درصدد چیست، اما به‌طور کلی اشتباه‌های ساختاری و نوشتاری باعث دلخستگی و بی‌حوصلگی خواننده می‌شود؛ مثلاً در صفحه ۳۱ واژه «متمركس» و یا در صفحه ۱۷۴ اسم «گی دو موباسان» را ذکر می‌کند. وی نویسنده داستان کوتاه فرانسوی را با اسم‌های مختلف «موبسان» و چند سطر پایین‌تر با اسم «موباسان» نام می‌برد، یعنی وحدت رویه را در ذکر اسم‌ها به‌هیچ وجه رعایت نمی‌کند. در صفحه مذکور از آناتول فرانس (۱۸۴۴-۱۹۲۴)، نویسنده و رمان‌نویس فرانسوی و برنده جایزه نوبل، به اسم ملحد یاد می‌کند، این در حالی است که وی از افرادی بود که مکتب شک و تردید را با درد و رنج آمیخته کرد و در کتاب نقدی، که به بررسی مکاتب ادبی می‌پردازد، شایسته نیست از کلمات ارزشی، که

نقدی بی طرفانه ما را زیر سؤال می‌برد، استفاده شود. با این اوصاف در این قسمت می‌توان نتیجه گرفت که آقای محمد عیاد چندان در بند مسائل ساختاری و شکلی کتابش نیست و فقط به ارائه فلسفه مورد نظر خود می‌پردازد.

تحلیل محتوایی کتاب

الف) عنوان کتاب

نخستین بخش هر اثر اعم از کتاب یا مقاله عنوان آن است و از طریق عنوان است که خواننده درباره محتوای اثر قضاوت می‌کند. عنوان اثر هویت و هدف اثر را به نمایش می‌گذارد و باید روشن، گویا، جامع، مانع و تا حد ممکن مختصر باشد (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۲۵؛ موحد، ۱۳۸۷: ۵۳؛ چهرئی، ۱۳۸۶: ۵) و، به عبارتی دیگر، عنوان یک اثر بستری است که آن اثر روی آن جاری می‌شود.

عنوان هر اثری باید با محتوای آن هم‌خوانی داشته باشد. در کتاب پیش رو المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين، با نوعی گستردگی معنا روبرو هستیم؛ چراکه دو واژه (المذاهب) به معنای مکاتب و (النقدية) به معنای نقدی دامنه عظیمی از کلمات و مفاهیم مختلف و گاهی هم متناقض را دربر می‌گیرد؛ مثلاً در زمینه مکاتب ادبی با مکاتبی مانند کلاسیک، رماتیک، رئالیسم، سوررئالیسم، رمزگرایی و... روبرو هستیم و در زمینه نقد ادبی با مفاهیمی چون نقد قدیم، که بیشتر در مد نظر علمای آن دوره مسائل بلاغی و نقدی بود، روبرو هستیم و در زمینه نقد جدید و یا معاصر بیشتر با مسائل زبانی سروکار داریم که شامل نقد فرمالیستی، ساختارگرایانه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... است (نگ: راغب، ۲۰۰۳؛ شمیسا، ۱۳۸۸). در همان عنوان، با واژه‌هایی مثل عرب و غرب سروکار داریم که دو گستره وسیعی را دربر می‌گیرند و، به عبارتی بهتر، با ذکر این دو واژه با دو ملت روبرو هستیم.

اگر در عنوان‌های بخش اول دقت کنیم، متوجه می‌شویم که هیچ‌کدام از زیر

بخش‌ها با همدیگر هم‌خوانی ندارند؛ مثلاً أزمة الحضارة، مولد الحدائثة العربية، الواقعية الاشتراكية، الجيل الضائع و الحدائثة من جدید عنوان‌هایی هستند که بیان‌کننده آن مطالبی نیستند که خواننده به دنبال آن است؛ چراکه زیرعنوان أزمة الحضارة (بحران تمدنی) نوعی برداشت فلسفی و سیاسی را به ذهن متبادر و مولد الحدائثة العربية (زادگاه مدرنیسم عربی) نیز تاریخ مسئله‌ای ادبی را بیان می‌کند. تنها عنوان مرتبط با این بخش الواقعية الاشتراكية (واقع‌گرایی سوسیالیسم) است. نویسنده، با برگشت به عنوان دوم، نشان‌دهنده عدم ساختاری منسجم در کتاب است و با نگاهی به فصل‌های دیگر این امر مشخص‌تر می‌شود.

عنوان‌های چهار بخش اصلی کتاب بدین ترتیب است:

- في أن مناقشاتنا حول المذاهب الأدبية المعاصرة تعكس موقفاً تاريخياً من ثقافة الغرب.

- في أن اقتباس المذاهب الأدبية الغربية ملازم لإقتباس الأشكال الأدبية.

- في أن المذاهب الأدبية تعكس خصوصية تاريخية للثقافة الغربية.

- في معنى المذاهب عند النقاد العرب القدماء واختلاف مذاهب الشعراء والكتاب.

با عنایت به این بخش‌ها متوجه می‌شویم که نویسنده کتاب تنها بخشی که بدان توجه نشان داده و در بخش‌های کتابش نیز از ذکر آن خودداری نکرده، مسئله مکاتب ادبی است که زیر آن خط کشیدیم و در مورد واژه نقد ادبی، که در عنوان آمده، اهمال کرده و در زمینه مکاتب ادبی نیز چندان توفیقی به‌دست نیاورده است؛ چراکه در حوزه سه مکتب کلاسیک و رمانتیک و رئالیسم مانده و مکاتبی چون رمزگرایی و انواع رئالیسم یا واقع‌گرایی و سورئالیسم و ناتورالیسم و ... (نگ: شمیسا، ۱۳۹۰؛ ثروت، ۱۳۹۰) نیز مغفول مانده است و، بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که انتخاب عنوانی کلی و بزرگ باعث شده که عنوان کتاب منعکس‌کننده محتوای آن نباشد و مثل معروف «سنگ بزرگ نشانه نزدن است» مصداق پیدا می‌کند.

ب) انسجام و نظم منطقی

طرح ما گر ناقص و گر ابتر است علت اصلیش فکر مضطر است

(ماحوزی، ۱۳۸۳: ۹۷)

نوعی نقص و عدم انسجام بر تمامی ارکان کتاب سایه انداخته و باعث شده نویسنده نتواند طرحی را که در ذهن داشته است، در این کتاب پیاده کند؛ مثلاً عنوان کتاب المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين با عنوان‌های هر بخش بسیار متفاوت است؛ مثلاً در بخش اول مناقشتنا حول المذاهب الأدبية المعاصرة تعكس موقفاً تاريخياً من ثقافة الغرب فصل‌هایی مانند الواقعية الجديدة و الجيل الضائع آمده و صحبت از الإشتراكية و الماركسية است و واقعاً مخاطب نمی‌داند متنی داستانی می‌خواند یا مکتب ادبی رئالیسم را و یا اصول نظری فلسفه چپ را مطالعه می‌کند.

متأسفانه مطالب کتاب انسجام لازم را ندارد؛ مثلاً در صفحه ۳۱ از الواقعية الجديدة اسم می‌برد و چند صفحه بعد از اصطلاحی به نام الفلسفة العوضية، که به نام لويس عوض است، پرده‌برداری می‌کند، سپس، در صفحه ۴۱ از عنوانی به اسم الجيل الضائع یا نسل سوخته (گمشده) اسم می‌برد و معلوم نیست در مورد چه مبحثی می‌خواهد صحبت کند.

یک چهارم کتاب یعنی ۵۰ صفحه را به سوسیالیست و نظرات و آراء صاحبان آن و ادامه را به آراء طرفداران کمونیست اختصاص داده است و هنوز اصطلاحات «الواقعية الجديدة و الاشتراكية و الماركسية» را تمام نکرده به الشعر الحر (شعر نو یا آزاد) و در دل آن به اصطلاح الحداثة (مدرنیسم) می‌پردازد و این پراکنده‌گویی تا آخر کتاب همچنان ادامه دارد و یا در صفحه ۷۲ عنوانی به اسم «تاریخ مستعاد... تاریخ جدید» دارد که ناقص است و چندان پیوندی با مطالب ارائه شده ندارد و، همچنین، در ابتدای این فصل گفته‌ای از یحیی حقی نقل می‌کند در مورد أحمد ضیف، نویسنده کتاب مقدمة لدراسة البلاغة عند العرب، که ربطی چندان با این موضوع

ندارد و از صفحه ۷۸ تا ۸۱ به این کتاب می‌پردازد و یا در صفحه ۸۸ عنوانی به اسم رومان و رومانی وضع کرده که در مورد خلیل مطران و شعر داستان‌گونه‌اش صحبت کرده و می‌خواهد ایجاز و فصاحت وی را ثابت کند و استطراد پشت استطراد می‌کند که باعث خستگی خوانند می‌شود. متأسفانه، مطالبش انسجام ندارد و در هر مبحثی بدون اینکه کلامش را تمام کند مبحثی دیگر باز می‌کند و این‌گونه نقدش را آغاز و به پایان می‌رساند.

نویسنده در فصل سوم که در مورد الواقعية البورجوازية صحبت می‌کند، تاحدودی این اصطلاح جدید به نظر می‌رسد، اما در مورد آن توضیحی نمی‌دهد یا در فصل اول الواقعية الجديدة را می‌آورد که توضیح در مورد این مصطلح اخیر بسیار موجز است و فقط در صفحه ۳۱ توضیحاتی گذرا می‌دهد، یا در همین فصل با عنوان خلفاء الكلاسيكيين از همه مکاتب اسم می‌برد و بدون هیچ‌گونه پشتوانه علمی و روش درست می‌خواهد آنها را به مکتب کلاسیک ربط دهد و اگر بخواهیم به‌طور خلاصه بگوییم محمد عیاد معلوم نیست در این کتاب چه هدفی را می‌خواسته دنبال کند، در هر صورت، ناموفق بوده است. در حقیقت، جنگی است بین سنت و مدرنیته که در قالب سه اصطلاح «البدیع و مذهب الأوائل وعمود الشعر» آن را بحث کرده و به تحلیل و پس‌وپیش کردن این اصطلاحات می‌پردازد و چون زبان و اسلوب محمد عیاد ضعیف است، نتوانسته منویات دل خود را به‌صورت واضح انتقال دهد. گویا کتابی است ترجمه‌شده و، چنان‌که می‌بینید، جملات پیوند محکمی با هم ندارد: «لولا أن ابن رشيق متعصب لابن المعتز وقد صرح بذلك في غير هذا الموضوع ما جعله خاتماً لعلم البدیع-وَأین یضع من جاءوا بعده إلى زمنه هو، ابن رشيق؟»

در صفحات ۱۷۴ به بعد، مؤلف کتاب از مکاتب متعدد بدون ذکر معیارها و ویژگی‌های آنها اسم می‌برد؛ مثلاً مکتب پارناسیسم را نوعی کلاسیک می‌داند و یا اینکه از مکتب امپرسیونیسم اسم می‌برد، بدون اینکه اطلاعاتی در این مورد به

خواننده بدهد. انطوان چخوف را یکی از بزرگ‌ترین اعلام این مکتب می‌داند و، همچنین، اصطلاحاتی که در طول اثر به کار رفته به روشنی تعریف نکرده است، همچنان که خودش در پایان کتاب اشاره می‌کند بیشتر مطالب کتاب درصدد جست‌وجوی کیفیت پیدایش و تغییر و تحول مکاتب است و هدف تعریف مکاتب ادبی نیست، اما این ادعایی بیش نیست و این امر انجام نشده است.

یکی از نقاط ضعف این کتاب فقدان عنوان‌های مناسب است، عنوانی کلی را تعریف می‌کند و صفحات متعدد را زیر این عنوان می‌آورد؛ مثلاً عنوان فصل دوم الواقعیون ولکن.. است که با متن سازگاری ندارد. بنابراین، مؤلف منطقی را برای انجام این مطالعه بر مبنای مطالعات پیشین ارائه نکرده است.

پ) اصالت موضوع

یکی از مواردی که باعث بالا رفتن ارزش و اعتبار یک اثر می‌شود، اصالت موضوع است که شامل مواردی است: اجرای پژوهشی که قبلاً انجام نشده و باعث زمینه‌ساز پژوهش‌های بعدی شود، اصیل محسوب می‌شود و، همچنین، بیان یک ایده جدید که قبلاً انجام نشده، حتی اگر در حد طرح موضوع و اشاره به اهمیت آن باشد، دلیل بر اصالت اثر است و یا استنتاج از ایده‌های دیگران از زاویه‌ای نو نیز نوعی اصالت موضوع دارد و باعث گسترش مرزهای دانش می‌شود (Murry، ۲۰۰۲: ۵۲).

از طرفی دیگر، همین اصالت موضوع نیز بنیانی لغزان دارد؛ چراکه اگر در اثری که منتشر می‌کنیم ایده جدیدی نباشد، باعث نشر حشو و یا افزونگی می‌شود، همچنین، باعث می‌شود که ما اثری منتشر شده را دوباره به عنوان اثری نو منتشر کنیم و این عمل نوعی بی‌اخلاقی علمی محسوب و بر حجم منابع پیشین افزوده می‌شود، بدون اینکه کاری جدید انجام شود و یا اینکه بیهوده بر اهمیت یافته‌های دیگران تأکید و نوعی فراتحلیلی ناقص را به جای تحلیل اصیل و واقعی ارائه می‌شود (نگ: حری، ۱۳۹۰: ۲۹).

در زمینه کتاب المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين اثر محمد عیاد می‌بینیم کتاب‌های زیادی، چه در زمینه مکاتب ادبی و چه در زمینه نقد ادبی، در کشورهای عربی تألیف و منتشر شده است؛ مثلاً النقد الأدبی الحديث از محمد غنیمی هلال، مناهج النقد الأدبی الحديث از ولید قصاب، أسس النقد الأدبی عند العرب از أحمد أحمد بدوي، أصول النقد الأدبی از أحمد الشایب، أفق الخطاب النقدي از صبري حافظ، المسبار في النقد الأدبی (دراسة في نقد النقد للأدب القديم وللتناص) از حسین جمعه، النقد الأدبی از أحمد أمين، النقد الأدبی وأصوله ومناهجه از سيد قطب، النقد العربي نحو نظرية ثانية از مصطفى ناصف، النقد الفني از نبیل راغب، النقد المنهجي عند العرب از محمد مندور، مدارس النقد الأدبی الحديث از محمد عبدالمنعم خفاجي، في النقد الأدبی القديم عند العرب از مصطفى عبدالرحمن ابراهيم، مدخل إلى مناهج النقد الأدبی (مجموعة من الكتاب و ترجمة) از رضوان ظاها، مدارس الأدبية ومذاهبها از يوسف عيد، و مقدمة في النقد الأدبی از علی جواد الطاهر.

بنابراین، درمی‌یابیم که عنوان و محتوای این کتاب با کتاب‌هایی که ذکر آن رفت، مشابهات بسیار دارد و، همچنان که شرح آن رفت، تنها ابتکاری که در این کتاب می‌بینیم، ارائه موضوعات تکراری به صورت فلسفی و تحلیلی است، امری که نویسنده نیز در مقدمه کتاب بدان اشاره می‌کند: «هذا الكتاب إذن ينطلق من الزمن الحاضر وهو أدنى إلى أن يكون كتاباً فلسفياً منه إلى أن يعد كتاباً تعليمياً، إنه كتاب مهموم بالوجود والمصير» (عیاد، ۱۹۹۳: ۶).

ت) استنادها و ارجاعها

«امروزه استناد از جمله بخش‌های عمده و تعیین کننده در نگارش علمی است و بدون حضور چنین بخشی نمی‌توان به یک نوشته اطلاق اثر علمی کرد» (حری، ۱۳۹۰: ۲۵).
مؤلف کتاب حاضر از منابع خوب، مرتبط و ارزشمندی استفاده می‌کند، ولی

نویسنده در بسیاری از صفحات کتاب مانند صفحات ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰ و... مطلبی را داخل گیومه می‌آورد، بدون اینکه آن را به منبعی ارجاع دهد و یکی از اشکالات جدی این کتاب، علاوه بر عدم انسجام و نظم منطقی، عدم ارائه منابع و مصادر است، یا اینکه در صفحه ۴۶ تا ۵۰ و یا در صفحه ۱۹۲، پاراگراف دوم نقل قولی مستقیم از أبو عمرو بن العلاء را ارائه می‌دهد، ولی ارجاعی در کار نیست، ظاهراً مؤلف چندان در قید و بند ارجاع نیست.

از دیگر نواقص کتاب، نبود فهرست منابع در آخر کتاب است و به همان پی‌نوشت در هر فصل، که جداگانه آمده، بسنده می‌کند. همچنین، نبود نمایه و فرهنگ واژگان از دیگر نواقصی محسوب می‌شود که در قسمت ارجاع‌ها خودنمایی می‌کند.

ث) رعایت بی‌طرفی علمی

بیشتر رویکرد این اثر به افرادی است که رویکردی چپی و کمونیستی دارند، مانند لوئیس عوض، حسین مروه و مانند آنها، حتی اصطلاحی از سر شوق و ذوق به اسم الفلسفة العوضیة وضع می‌کند که مربوط به آراء و افکار لوئیس عوض است.

یک چهارم کتاب یعنی بیش از پنجاه صفحه فقط در مورد سوسیالیست و نظر صاحبان آن و کمونیست و اعلام آن و نظرات ترکیبی از این دو است. شایسته بود در یک کتاب علمی و آکادمیک، اگر به واقع‌گرایی می‌پرداخت، انواع آن را ذکر می‌کرد؛ مثلاً واقع‌گرایی اسلامی نوعی واقع‌گرایی است و شایسته است به نقاط ضعف و قوت این مکتب نیز در خلال صحبتش از واقع‌گرایی سوسیالیستی، اشاره می‌کرد، اما متأسفانه نه ذکری از این مکتب وجود دارد و نه تحلیلی از آن.

بیشتر سوگیری مؤلف با جریان چپی و کمونیستی است و ذکری از اسلام و اعلام آن در فصل آخر که به اعلام بزرگ عصر عباسی مانند آمدی و ابن رشیق و حازم القرطاجنی و... پرداخته، شایسته اشاره‌ای کوتاه بود. این کتاب با وجود اینکه بیشتر

رویگرد آن به مبحث جدال بین سنت ومدرنیتته است. می‌خواسته بر این نکته اشاره کند که قدما چندان اعتنایی به مفاهیم در مقایسه با عصر معاصر نداشتند و در جای‌جای کتاب درصدد القای این امر است.

ج) نقاط قوت و ضعف

از نقاط قوت کتاب می‌توان نوعی رویکرد شخصی به مکاتب ادبی غرب را دید و، همچنین، در هر بخش نویسنده گفتارهایی مرتبط با فصل‌ها و بخش‌های کتاب در مورد نقاط قوت و ضعف مکاتب ادبی از دیدگاه نویسندگان و بزرگان ادبیات عربی قدیم و معاصر می‌آورد.

در مورد نقاط ضعف که بنا بر قاعدهٔ سبقت حسنه بر مساویء ذکر می‌کنیم، ولی اگر از روی کمیت و بسامد بخواهیم سخن بگوییم، اثر سلیبیات آن بر ایجابیانش می‌چربد. از آن جمله، عدم انسجام در ذکر عنوان‌های اصلی و فرعی و عدم هم‌خوانی محتوا با عنوان‌ها و عدم اصالت موضوع؛ چراکه، همچنان‌که آمد، کتاب‌های بسیاری در حوزهٔ مکاتب ادبی در ادبیات عربی ذکر شده است و پرداختن به سه مکتب و جولان روی مکتب رئالیسم و آن هم رئالیسم سوسیالیستی، که قسمت اعظم کتاب را به خود اختصاص داده، باعث نوعی بی‌اعتباری است همچنین، سوگیری نویسنده در ذکر و نسبت القاب منفی، مثلاً ملحد شمردن نویسندگان یا تمجید از نویسندگان چپ، باعث شده بر بی‌طرفی نویسنده خدشه وارد آید. وی، همچنین، رعایت نکردن مسائل مربوط به روش تحقیق را، از جمله عدم ارجاع به نویسندگان با وجود اینکه از آنها حرف و کلام نقل کرده و حتی اسم آنها را، در متن ذکر می‌کند، ولی از ارجاع به آنها خودداری می‌کند و، همچنین، یکی از نقاط ضعف کتاب عدم تفاوت بین ارجاع مستقیم و غیر مستقیم است.

این کتاب را می‌توان جزء منابع فرعی برای مطالعه در دروهٔ کارشناسی برای واحد

مکتب‌های ادبی و در دوره کارشناسی ارشد رشته ادبیات برای واحد نقد ادبی و مکاتب نقدی در کنار منابع اصلی، مانند المدارس الأدبية ومذاهبها اثر یوسف عید و کتاب الأدب ومذاهبه و کتاب في الأدب و النقد هر دو از محمد مندور و کتاب مدارس النقد الأدبي الحديث و کتاب دراسات في الأدب العربي الحديث و مدارس هردو از محمد عبدالمنعم خفاجی و .. دانست.

نتیجه

- دکتر شکری محمد عیاد چندان در قید و بند مسائل ساختاری کتاب المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين نیست و فقط به ارائه فلسفه مورد نظر خود می‌پردازد.
- یکی از نقاط ضعف این کتاب فقدان عنوان‌های مناسب است، عنوانی کلی را تعریف می‌کند و صفحات متعدد را زیر این عنوان می‌آورد؛ مثلاً عنوان فصل دوم الواقعيون ولكن.. است که با متن سازگاری ندارد.
- عنوان و محتوای این کتاب با کتاب‌هایی که ذکر آن رفت، مشابهات بسیار دارد و، همچنان که شرح داده شد، تنها ابتکاری که در این کتاب می‌بینیم، ارائه موضوعات تکراری به صورت فلسفی و تحلیلی است؛ امری که نویسنده در مقدمه کتاب خود بدان اشاره کرده است.
- یکی از ایرادهای جدی این کتاب، علاوه بر عدم انسجام و نظم منطقی، عدم ارائه منابع و مصادر است.
- از جمله مزایای این کتاب رهیافتی فلسفی - تحلیلی به سه مکتب بزرگ کلاسیک و رمانتیک و رئالیسم است.

منابع

- ثروت، منصور، (۱۳۹۰)، آشنایی با مکتب‌های ادبی، تهران: انتشارات سخن.
- چهرئی، علی، (۱۳۸۶)، اصول پایه نگارش مقالات علوم پزشکی، تهران: انتشارات پژوهاک علم آریا.
- حرّی، عباس، (۱۳۹۰)، اخلاق انتشارات علمی، شیراز: انتشارات تخت جمشید.
- راغب، نبیل، (۲۰۰۳)، موسوعة النظريات الأدبية، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۸)، نقد ادبی، تهران: نشر میترا.
- _____، (۱۳۹۰)، مکتب‌های ادبی، تهران: نشر قطره.
- علوی مقدم، مهیار، (۱۳۷۷)، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، تهران، انتشارات سمت.
- فتوحی، محمود، (۱۳۸۵)، آیین نگارش مقاله علمی - پژوهشی، تهران: انتشارات سخن.
- ماحوزی، مهدی، (۱۳۸۳)، گزارش نویسی و آیین نگارش و ویرایش، تهران: مرکز نشر و تحقیقات قلم آشنا.
- محمد عیاد، شکری، (۱۹۹۳)، المذاهب الأدبية والنقدية عند العرب والغربيين، الكويت: عالم المعرفة.
- موحد، ضیاء، (۱۳۸۷)، البته واضح و مبرهن است که... رساله‌ای در مقاله‌نویسی، تهران: نیلوفر.
- Murry, R (2002). *How to write a Thesis. Maidenhead. Open University Press.*